



Irano-Islamic Research in Politics, Vol.1, No1, 106-136.

Rereading the concept of revolution in the thought of Iranian Marxists with an emphasis on the period of the 40s and 50s¹

Ali Alihosseini²

Reza sadeghiyan ³

Abstract

The current research is in search of understanding the concept of revolution by emphasizing the ideas of Iranian Marxists in the 40s and 50s and the emergence of the Islamic Revolution. The aim of the research is to investigate the concept of revolution in the thought of Iranian Marxists. research question; Based on which theoretical foundations did Iranian Marxists try to understand the concept of revolution? The hypothesis of the current research is that the Iranian Marxist forces have struggled to understand the concept of revolution based on the knowledge system derived from Marxist ideas. The results of the current research, which was carried out with a descriptive-analytical approach and by reading first-hand sources, come to the conclusion that from the perspective of the flow of Iranian Marxists who borrowed their ideas from other Western thinkers, the concept of revolution means transforming the political order and establishing the order. New is understood. They thought exactly in the theoretical framework and thought system of Marxist thinkers and sought to implement the same point of view for change and developments in Iran. From the point of view of Iranian Marxists, the concept of revolution depends on the ideas of Heraclitus, Marx and Lenin, the understanding that is summarized in the macro-narrative of matter and all that transformative force that causes the ruling order to undergo fundamental changes in the system of knowledge of Iranian Marxists, to matter ends.

Keywords: Revolution, Marxist, Heraclitus, Marx, People's devoted guerrillas, Tudeh party

¹ . Received: 2022/07/03; Accepted: 2022/08/06; Printed: 20/08/2022

² . Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan a.alihosseini@ase.ui.ac.ir

³ . Ph.D. in Political Science, Iranian Issues, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran. (Corresponding Author) rezairani4000@yahoo.com



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال اول، شماره اول، بهار ۱۴۰۱، ۱۰۶-۱۳۶.

بازخوانی مفهوم انقلاب در اندیشه مارکسیست‌های ایرانی با تأکید بر دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی^۱

علی‌علی حسینی^۲
رضا صادقیان^۳

چکیده

پژوهش حاضر در جست‌وجوی فهم مفهوم انقلاب با تأکید بر اندیشه‌های مارکسیست‌های ایرانی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی و برآمدن انقلاب اسلامی است. هدف پژوهش بررسی مفهوم انقلاب در اندیشه مارکسیست‌های ایرانی است. پرسش تحقیق؛ مارکسیست‌های ایرانی بر اساس کدام بنیان‌های نظری به فهم مفهوم انقلاب مبادرت می‌کردند؟ فرضیه پژوهش حاضر این است که نیروهای مارکسیست ایرانی بر اساس نظام دانایی برآمده از اندیشه‌های مارکسیستی به فهم مفهوم انقلاب مبادرت کرده‌اند. پژوهش حاضر که با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با خوانش منابع دست اول انجام شده، به این نتیجه می‌رسد که از منظر جریان مارکسیست‌های ایرانی که اندیشه‌های خود را از سایر متفکران غربی وام گرفته بودند، مفهوم انقلاب به معنای دگرگون‌ساختن نظم سیاسی و استقرار نظم جدید فهم می‌شود. آنها دقیقاً در چارچوب نظری و دستگاه اندیشه متفکران مارکسیست فکر می‌کردند و به دنبال پیاده‌سازی همان نظرگاه برای تغییر و تحولات در کشور ایران بودند. از نگاه مارکسیست‌های ایرانی، مفهوم انقلاب در گرو اندیشه‌های هراکلیت، مارکس و لنین صورت‌بندی می‌شود؛ فهم و درکی که در کلان روایت ماده خلاصه شده و تمام آن نیروی دگرگون‌کننده که نظم حاکم را دستخوش تغییرات بنیانی می‌کند، در نظام دانایی مارکسیست‌های ایرانی به ماده ختم می‌شود.

واژگان کلیدی: انقلاب، مارکسیست، هراکلیت، مارکس، چریک‌های فدایی خلق، حزب توده.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۴/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱۵؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۱/۵/۲۹

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، a.alihosseini@ase.ui.ac.ir

۳. دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران (نویسنده مسئول) rezairani4000@yahoo.com

مقدمه

فهم مفهوم نیروهای سیاسی به صورت عام و جریان فکری مارکسیست‌های ایرانی به صورت خاص در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی بر اساس کدام نظام دانایی صورت‌بندی می‌شود؟ با فاصله‌گرفتن از سال‌های نخستین فروپاشی نظام سلطنت و تکیه بر خاطرات شفاهی و دوری‌جستن از بازخوانی مفاهیم، برخی از ناظران سیاسی و تحلیلگران جریان‌های فکری و سیاسی معاصر به این نتیجه رسیدند که در تاریخ انقلاب اسلامی شاهد رخداد این‌همانی معنای و مفاهیم بنیادین میان نیروهای سیاسی هستیم. پژوهش حاضر به دنبال فهم مفهوم انقلاب در اندیشه جریان مارکسیست‌های ایرانی است.

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ برآمده از فهم نیروهای سیاسی از مفهوم انقلاب بود. هدف پژوهش پیش‌رو تبیین فهم نیروهای مارکسیست ایرانی در آستانه انقلاب ۵۷ است و نشان می‌دهد که این جریان فکری و سیاسی چگونه با استفاده از چارچوب اندیشه مارکسیستی فهم خود از مفهوم انقلاب را به مخاطبان و سایر کنشگران در عرصه جامعه شکل داده است.

گروه‌های مارکسیست‌های ایرانی، تأکید بر کنش فکری و عملی دو حزب توده و چریک‌های فدای خلق، تحت تأثیر اندیشه‌های هراکلیت، هگل، مارکس و لنین فهم خویش از مفهوم انقلاب را تبیین می‌کنند؛ فهمی که راهی دیگر را در عرصه اندیشه طی می‌نماید.

در اندیشه مارکسیست‌های ایرانی مفهوم انقلاب به‌عنوان مفهومی برای شرح تغییر و تحولات جامعه با اتکا بر اندیشه‌های هراکلیت صورت‌بندی می‌شود؛ فهم و درکی که در ماده خلاصه شده و تمام آن نیروی دگرگون‌کننده که نظم حاکم را دستخوش تغییرات بنیادین می‌کند، ماده است. چنین فهمی از انقلاب به دلیل تفاوت ریشه‌های فکری‌اش با فهم جریان اسلام‌گرا از مفهوم انقلاب در حوزه نظریه و کنش سیاسی بسیار متفاوت است. اساسی‌ترین نقطه افتراق اندیشه‌های دینی و گرایش‌های مارکسیستی را می‌توان در این نقطه و با مبانی متفاوت فهم کرد. ریشه‌های فکری گروه‌های اسلام‌گرا به وحی، کتاب مقدس و اندیشه‌های دینی بازمی‌گردد؛ درحالی‌که پایه تفکرات جریان‌های مارکسیستی به اندیشه‌های مادی، تفکرات انسان‌های اهل فکر و کنشگران سیاسی مخالف نظام حاکم ختم می‌شود.

پس از شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی برخی از پژوهشگران با اعلام این‌همانی و یافتن اشتراک‌های لفظی میان اندیشه و کنش جریان اسلام‌گرا و مارکسیست‌های ایرانی درباره مفهوم انقلاب و فهم یکسان هر دو جریان از یک مفهوم قائل به این‌همانی و اشتراک بنیان‌های فکری این دو طیف اندیشه شدند (ماهنامه مهرنامه، ۱۳۹۴، ۴۱ و ۴۲)؛ به عبارتی مشخص‌تر این پژوهشگران رأی به برداشت یکسان دو جریان فکری متفاوت از یک مفهوم را صادر کرده‌اند. به نظر می‌رسد محققان مربوطه مسئله فهم مفهوم و اشتراک در ادبیات را یکی پنداشته و رأی به اشتراک اندیشه داده‌اند (فراقی، ۱۳۸۹، ۱۴۱)؛ در صورتی که جریان مارکسیست ایرانی به دلیل بهره‌جویی و مدنظر قراردادن مبانی تفکرات مارکسیستی و رجوع به افکار هراکلیت، مارکس و لنین برداشتی متفاوت از مفهوم انقلاب را صورت‌بندی کرده‌اند که در مقایسه با اندیشه اسلام‌گرایان به صورت بنیادین متفاوت است.

این پژوهش برای تبیین نگاه مارکسیست‌های ایرانی درخصوص مفهوم انقلاب، چارچوب نظری هرمنوتیک فلسفی گادامر را مورد استفاده قرار داده است.

اهمیت پژوهش پیش‌رو: تحقیقات انجام‌شده درباره چرایی و به وقوع پیوستن انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بیش از هر موضوعی شرح چگونگی به وجود آمدن رویدادها و ذکر حوادث شکل گرفته است. به عبارتی مخاطبان با حجم گسترده‌ای از اطلاعات رویدادمحور روبه‌رو هستند، این تحقق ضمن استفاده از پژوهش‌های انجام‌شده دقت را بر اندیشه انقلابیون و فهم آنان از مفهوم انقلاب قرار داده است؛ فهمی که زمینه کنشگری انقلابیون را در عرصه سیاست شکل می‌دهد.

سؤال اصلی و فرضیه پژوهش

این پژوهش تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که آیا مارکسیست‌های ایرانی، به صورت مشخص اعضای چریک‌های فدایی خلق و حزب توده، در دهه ۵۰ و هم‌زمان که در ستیز با نظم برآمده از سلطنت پهلوی بودند، کنش سیاسی و فهم مفهوم انقلاب را از دریچه ویژه خود مدنظر داشتند یا فعالیت فکری و کنش عملی آنها وامدار اندیشه‌های سیاسی دیگری بوده است؟

فرضیه اصلی پژوهش: جریان مارکسیست‌های ایرانی به صورت عام و چریک‌های فدایی خلق و حزب توده به شکل خاص، تلاش می‌کردند بر اساس

آموزه‌های مارکس و لنین که درباره تغییر شرایط جامعه بیان شده بود، به فهم مفهوم انقلاب در ایران دست یابند و همین اندیشه را برای پیشبرد تغییرات اجتماعی برای مخاطبان خود شرح بدهند.

چارچوب نظری تحقیق

هرمنوتیک را علم فهم معنا کرده‌اند؛ دانشی که می‌کوشد به معنای واقعی متن نزدیک و مراد نویسنده را بهتر درک کند. به عبارتی هر جا معنای متن برای خواننده دور از دسترس باشد، از دانش هرمنوتیک به عنوان ابزاری استفاده می‌شود تا معنای واقعی یا معنی دقیق‌تر متن فهم شود (اشمیت، ۱۳۹۵، ۱۸).

علم هرمنوتیک پیدا شد که قصدش، یافتن حقیقت در دل کتاب بود (سندمل، ۱۳۹۱، ۱۰). اصطلاح هرمنوتیک (Hermeneutics) ریشه در واژه‌های یونانی Hermeneuein، به معنای تفسیر کردن و Hermeneia، به معنی تفسیر دارد. این دو واژه را با واژه Hermes، یکی از خدایان یونان که وظیفه پیام‌رسانی را بر عهده داشت، هم‌ریشه‌اند (توران، ۱۳۸۹، ۱۵). در این تحقیق بر اساس هرمنوتیک فلسفی گادامر تلاش شده است فهم جریان مارکسیست‌های ایرانی درباره مفهوم انقلاب مورد بررسی قرار بگیرد.

هایدگر و به دنبال آن گادامر، مسئله هرمنوتیک را از ابزاری برای فهمیدن متن یا روشی برای به دست آوردن معنای اصلی متن، به موضوعی فلسفی تبدیل کردند. به عبارتی، هایدگر علم هرمنوتیک را با توجه به مفهوم «دازاین» مطرح می‌کند. از منظر هایدگر دازاین موجودی است که فهم دارد و می‌فهمد. هایدگر هرمنوتیک را از سطح معرفت‌شناسی و روش‌شناسی به سطح فلسفه ارتقا می‌دهد و آن را نوعی پدیدارشناسی و فلسفه می‌داند (واعظی، ۱۳۸۰، ۴۱). به این ترتیب، هایدگر را «هرمنوتیکی»‌ترین فیلسوف در میان فیلسوفان غرب می‌شناسند (پالمر، ۱۳۷۷، ۱۵۶).

بر اساس کتاب «وجود و زمان» هایدگر، شناخت جهان نمی‌تواند از «بودن-در-جهان» تفکیک شود؛ کماینکه فاعل شناسایی نمی‌تواند از متعلق شناسایی تفکیک شود. دازاین، اصطلاحی که هایدگر برای تعبیر از انسان وضع می‌کند، به معنای «آنجا-بودن» است. منظور از «آنجا»، یعنی محل بودن یا وجود او، همان جهان است. اما جهان حصار برای وجود نیست (توران، ۱۳۸۹، ۸۷).

نویسنده‌ای دیگر مفهوم کلان و اساسی به کار برده‌شده توسط هایدگر را موشکافی می‌کند تا بهتر بتواند به اندیشه وی و بنیان‌های او پی برد. «دازاین» مرکب **da** به معنی «آنجا» و **sein** به معنای «بودن» است؛ پس معنای تحت‌اللفظی دازاین «آنجا-بودن» است. بنابراین نحوه هستی انسان‌ها آنجا بودن، یعنی در جهان بودن است (اشمیت، ۱۳۹۵، ۹۹). در اندیشه گادامر مسئله آنجا بودن برای فهم اندیشه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ فهمی که تنها به‌عنوان یک فهم در کنار سایر فهم‌ها قرار گرفته و به صورت یک فهم مطلق بر شمرده نمی‌شود. در اندیشه گادامر، ما با نسبت فهم از یک رویداد روبه‌رو هستیم و هیچ‌کدام از فهم‌ها را نمی‌توان برتر از سایر فهم‌ها دانست.

در اندیشه گادامر سخن‌گفتن از معتبر بودن و غیرمعتبر بودن تفاسیر مختلف محل دقت نیست، بلکه هر تفسیر یک رویداد است. تاریخی بودن انسان و در نتیجه تاریخی بودن فهم، پیش‌ساختار داشتن فهم، تأثیر واقع‌بودگی آدمی در تکوین فهم، توجه به نقش زبان و تبیین وجودی از حلقه هرمنوتیک، از نکات برجسته در اندیشه هرمنوتیکی هایدگر است که سخت توجه گادامر را به خود جلب کرد (واعظی، ۱۳۸۰، ۲۱۷).

از نظر گادامر، فهم تلاشی است که مفسر-در پرتو آن به آگاهی‌هایی نسبت به یک متن دست می‌یابد؛ در اینجا اصل کلام رسیدن به «آگاهی»‌هایی است، مسئله به صورت آگاهی تام و تمام نیست. از نظر وی، هر فهمی در شرایط و وضعیت تاریخی خاصی شکل می‌گیرد (میراحمدی، ۱۳۸۴، ۲۸). بر اساس تحلیل گادامر و هایدگر، فهم از مفسر-آغاز می‌شود؛ یعنی پیش از آن که متن یا اثر هنری را به مفسر-القا کنند، این مفسر-است که باب فهم را می‌گشاید و معنایی را به سوی موضوع پیش می‌افکند؛ یعنی فهم با پیش‌داوری و پیش‌دانسته‌های مفسر-آغاز می‌شود. در این تحقیق و برای فهم مفهوم انقلاب در اندیشه مارکسیست‌های ایرانی، تلاش شده است تا بر اساس متون موجود و گشودن افق جدی، د به فهم مفهوم انقلاب دست یابیم. بنابراین دغدغه موضوع پژوهش، طرح سؤال و رسیدن به چگونگی فهم مفهوم انقلاب در اندیشه مارکسیست‌های ایرانی است.

در اینجا و در ارتباط با موضوع مقاله پیش‌رو می‌توان عنوان کرد تا به امروز درباره رویداد انقلاب در کشورهای دیگر از جمله آمریکای لاتین، انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و رویدادهای که منجر به پیروزشدن انقلاب اسلامی شد، مقالات، کتاب‌ها، گزارش‌های میدانی از آن واقعه و گفت‌وگوهای زیادی در

نشریات عمومی و تخصصی- منتشر شده است. چنانچه نویسنده قبل از انتخاب این موضوع و فهم مفهوم انقلاب در اندیشه جریان‌های اسلامی و مارکسیست، به صورت گزینشی. به مطالعه چند اثر نشست باشد، نمی‌تواند انتخاب موضوع فعلی را بر اساس پیش‌داوری‌ها و داشته‌های گذشته خود مرتبط نداند. به عبارتی می‌توان نوشته‌های تاریخی، تحقیقات اجتماعی و دانش سیاسی را بیش از آنکه نوشتارهایی بدون پیش‌داوری مطرح کنیم، همه آنها را بر اساس پیش‌داشته‌ها و پیش‌داوری‌ها و دغدغه‌های ساری و جاری نویسندگان آن آثار فهم کنیم. دغدغه‌هایی که در خلأ شکل نگرفته است. میراحمدی در کتاب «اسلام و دموکراسی مشورتی» و با توجه به چارچوب نظریه هرمنوتیک فلسفی به این نتیجه می‌رسد: «فهم اندیشمندان مسلمان معاصر از دین نیز تحت تأثیر پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌های کنونی آنها شکل گرفته و تحول یافته است (میراحمدی، ۱۳۸۴، ۱۵۰).

ورود اندیشه‌های مارکسیستی به ایران

آشنایی اولیه ایرانیان با مفاهیم مارکسیستی از دو طریق انجام شد؛ نخست از طریق مقالات و گزارش‌هایی که درباره این مفاهیم در روزنامه‌های فارسی‌زبان به چاپ می‌رسید و دوم از طریق ایرانیانی که با خارج در ارتباط بودند (طیرانی، ۱۳۹۲، ۲). در این میان می‌توان نیروی دیگری را که نقش برجسته‌ای در انتقال اندیشه‌های مارکسیستی داشت، دانشجویان ایرانی که پس از سال‌های ۱۳۰۵ و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور می‌رفتند، عنوان کرد. شکل‌گیری یک تشکل مارکسیستی ایرانی با گروه همت آغاز شد. گروه همت که در سال ۱۲۸۳ نشریه‌ای با همین نام را منتشر می‌کرد و از سوی سوسیال‌دمکرات‌های روسیه نیز حمایت می‌شد، می‌توان به‌عنوان نخستین گروه مارکسیستی ایرانی نام برد.

برخی از محققان حزب اجتماع‌یون عامیون را که در سال ۱۲۸۴ شمسی اعلام موجودیت کرد، تشکلی مارکسیستی می‌دانند. برنامه آنها که بیشتر ترجمه‌ای از خواسته‌های دمکرات‌های مکتب روسی بود، حق تشکل و اعتصابات برای کارگران، هشت ساعت کار روزانه، حقوق بازنشستگی، تدوین یک نظام مالیات بر درآمد، آزادی بیان و قلم، گردهمایی‌های عمومی و مدارا با همه مذاهب مورد قبول شریعت را خواسته بود (ابراهامیان، ۱۳۷۷، ۹۹). اجتماع‌یون عامیون بیش از آنکه مبلغ تفکرات مارکسیستی باشد، تشکلی است در جست‌وجوی حقوق کارگران ایرانی در منطقه قفقاز.

پس از انقلاب روسیه شوروی، حزب کمونیست ایران برای اولین بار در محله «صابونچی بادکوبه» در ماه می سال ۱۲۹۶ شمسی با عنوان حزب عدالت تشکیل شده و اسدالله غفارزاده به عنوان صدر این حزب انتخاب شد (عبادی، ۱۳۷۸، ۴۴۷). پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ این امید را برای مارکسیست‌های ایرانی ایجاد کرد که آنان نیز به این باور برسند که ایران «انقلاب بورژوازی» را تکمیل کرده است و اکنون برای انقلاب کارگری-دهقانی آمادگی دارد (ابراهامیان، ۱۳۷۷، ۱۴۴). این گروه از مارکسیست‌های ایرانی با پیوستن به جنبش جنگل و حمایت از جنگی‌ها موفق به کسب قدرت نشدند، اما اندیشه‌های مارکسیستی در میان مارکسیست‌های ایرانی وارد مرحله‌ای دیگر شد.

تقی ارانی که به عنوان یکی از دانشجویان به خارج -برلین- اعزام شده بود، با افکار مارکسیسم آشنا و هنگام ورود به ایران و راه‌اندازی نشریه‌ای تئوریک به نام دنیا، به ارائه بنیان‌های معرفتی مارکسیسم پرداخت. آشنایی ارانی با زبان آلمانی و انگلیسی، این امکان را در اختیار او گذاشت تا به صورت بی‌واسطه با منابع اصلی مارکسیسم آشنا شود. مهم‌تر آنکه قبل از ارانی و حتی پس از وی، آشنایی اکثر مارکسیست‌های ایرانی با آثار مارکسیستی از طریق ادبیات و ترجمه آثار متفکران شوروی بود. از مارکسیستی که ارانی مبلغ آن بود، می‌توان به عنوان مارکسیست فرهنگی یاد کرد. تقی ارانی بیش از سایر مارکسیست‌های ایرانی درباره مبانی معرفتی مارکسیست مقاله نوشت.

با رفتن رضاشاه از ایران و گشوده شدن فضای نسبی سیاسی، حزب توده پا به عرصه سیاست گذاشت؛ نیرویی که رسماً بر اساس آموزه‌های مارکس و لنین در کشور فعالیت می‌کرد. پس از سقوط رضاشاه، حزب کمونیست با نام حزب توده و به رهبری سلیمان اسکندری، کار خود را ادامه داد. آنها کمونیست بودند، اما به علت ترس از علما و غیرقانونی بودن فعالیت کمونیستی در ایران و نگرش خصمانه مردم به سوسیالیسم، خود را کمونیست نمی‌خواندند (احمدوند و دیگران، ۱۳۹۶، ۲۷). فعالیت حزب توده به عنوان حزبی که اکثریت تشکیل‌دهندگان آن از اعضای گروه موسوم به ۵۳ نفر و از همکاران نشریه دنیا بودند، پس از رفتن رضاشاه از کشور آغاز شد، اما این حزب به دلیل وابستگی تشکیلاتی و معرفتی به تفکرات مارکسیسم روسی، نه تنها امکان فهم جدیدی از مارکسیسم را در میان کنشگران مارکسیست ایرانی نگشود، بلکه با انتقال آن زاویه دید لاجرم رویدادهای داخل کشور را از همان دریچه‌ای می‌نگریست که قبل‌تر از مارکسیست‌های شوروی به

عاریت گرفته بود. همین موضوع، اتکادداشتن به بنیان‌های معرفتی مارکسیسم روسی را می‌توان در فهم حزب توده از مفهوم انقلاب به صورت مشخص نگریست.

مفهوم انقلاب در اندیشه‌های سیاسی

ریشه واژه «انقلاب» به کلمه لاتین ریولوشن (Revolution) بازمی‌گردد. در ابتدا این واژه از سوی ستاره‌شناسان برای توصیف گردش قانونمند و اجتناب‌ناپذیر سیارات به کار گرفته می‌شد. استفاده از این واژه در توصیف یک پدیده سیاسی-اجتماعی برای اولین بار در قرن چهاردهم باب شد. در آن زمان کلمه «Revoluzione» به جایگزینی سریع و غیرقابل انتظار همراه با خشونت به نخبگان در برخی دولت‌شهرهای ایتالیایی اطلاق می‌شد (هادیان، ۱۳۹۱، ۲۰۹). در اواسط قرن هجدهم، «انقلاب» بخشی از واژگان سیاسی شده بود که در توصیف جابه‌جایی نخبگان کاربرد داشت و به طرق گوناگون در بردارنده مفاهیم ضمنی خشونت، یکپارچگی، اجتناب‌ناپذیری و تغییری که در نهایت به وضع موجود بازمی‌گردد، بود (هادیان، ۱۳۹۱، ۲۰۹). آنچه در ادامه می‌آید گزیده‌ای از نگاه متفکران سیاسی به مفهوم انقلاب است.

برینتون مفهوم انقلاب را به این شرح تعریف می‌کند: انقلاب در کاربرد همگانی، معنایی بیش از یک معادل برای «دگرگونی» شدید و ناگهانی ندارد (برینتون، ۱۳۶۶، ۱). در تعریفی دیگر می‌توان گفت هدف انقلاب، دگرگونی‌های بنیادی در همه ابعاد اجتماعی است و اگر در نتیجه عدم حل بحران در جامعه از سوی گروه حاکم، توده مردم یا اکثریت جامعه درصدد ایجاد تحول در ساختار اجتماعی-سیاسی موجود برآیند، انقلاب صورت می‌گیرد (لک‌زایی و میراحمدی، ۱۳۷۷، ۲۳). با این حال، آنچه به عنوان مفهوم انقلاب فهم می‌شود، رویداد و تحولی خاص است که از زوایای گوناگون مورد تحلیل قرار گرفته است. در واقع نشانه‌های انقلاب چنان متعدد و متفاوت هستند که به هیچ روی نمی‌توان به سادگی آنها را در یک الگوی ثابت قرار داد. برینتون با توجه به ارتباط توسعه اقتصادی جوامع در مورد انقلاب می‌نویسد: انقلاب‌ها در جوامعی زاده نشده‌اند که از نظر اقتصادی سیر قهقراپی داشته باشند، بلکه برعکس، این انقلاب‌ها (انگلیس و روسیه) در جوامعی روی داده‌اند که از نظر اقتصادی پیشرفت داشته‌اند (برینتون، ۱۳۶۶، ۳۶). از نگاه برینتون فرجام انقلاب‌ها در نهایت به دست گروه تندرو می‌افتد؛ جریانی که میانه‌روها را کنار می‌زند و تنها مردانی که از آرمان‌پرستی تعصب‌آلود

برخوردارند یا دست کم تنها کسانی که می‌توانند نقش یک متعصب را بازی کنند، می‌توانند بعد از میانه‌روها رهبری را به دست بگیرند (بریتون، ۱۳۶۶، ۱۷۲).

در میان نظریه‌پردازان مربوط به انقلاب، اسکاچ‌پل از جایگاهی مهم برخوردار است. او در کتاب «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی»، با نگاهی دولت‌محور انقلاب‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است. از نگاه او، انقلاب‌های اجتماعی یکباره و سریع به پیروزی نرسیده‌اند، بلکه بر وجهی خارج از چارچوب کتاب‌ها و روند مطالعات و تحلیل به پیروزی رسیده‌اند (اسکاچ‌پل، ۱۳۸۹، ۱۰). اسکاچ‌پل به نقش رهبران انقلاب دقت دارد؛ رهبری سیاسی انقلاب در واقع نماینده یک قشر و طبقه خاص در انقلاب است که برای بهبود اوضاع اقتصادی و منابع مردم عمل می‌کند. بازیگری که برای تحقق یک ایدئولوژی خاص و رسیدن به نظم اجتماعی مورد نظر در یک مجموعه عمل می‌کند (اسکاچ‌پل، ۱۳۸۹، ۱۹۳).

فریده فرهی محقق انقلاب‌ها که در نوشته‌ای به نام «فروپاشی دولت‌ها و انقلاب‌های شهری» به مسئله بروز انقلاب و مقایسه این مهم در کشور ایران و نیکاراگوئه پرداخته است، از چارچوب نظری دولت‌محوری استفاده کرده است. او انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه را دارای دو شباهت عمده می‌داند: نوع دولتی که مواجه با جریان انقلابی شد و ماهیت شهری بسیج انقلابی (فرهی، ۱۳۷۵، ۱۷۵). آنچه در نگاه تحلیل فرهی مشخص است، قائل شدن به جایگاه دولت است؛ دولتی که تحت تأثیر عوامل خارجی، داخلی و سست شدن بنیان‌های قدرتش تحلیل می‌رود و میدان را برای انقلابیون باز می‌کند. در اینجا نیز باز هم دولت عامل اصلی است و کمتر دقتی به اندیشه و بنیان‌های فکری مخالفان نظم به دست داده می‌شود. به تعبیری از «نقش عقاید» نام برده می‌شود، ولی این دقت در مقابل جایگاه بی‌مثال دولت رنگ می‌بازد و از اهمیتی خاص که نیاز به بررسی باشد، برخوردار نمی‌شود.

در میان متفکران سیاسی، اریک سلبین نگاهی متفاوت به شکل‌گیری انقلاب‌ها دارد. او می‌گوید: هدف ما طرح این نکته است که این اندیشه‌ها و کنشگران هستند که نیروی اولیه فرایندها انقلابی به شمار می‌آیند، نه ساختارها و حوزه نسبتاً گسترده تاریخ (سلبین، ۱۳۹۰، ۱۶۸). او می‌نویسد: مقوله کارگزاران و دنیایی که به وجود می‌آورند، یعنی فرهنگ‌نگی که می‌سازند، به صورت جزء جدایی‌ناپذیر هرگونه تحلیل جدید از انقلاب است (سلبین، ۱۳۹۰، ۱۷۰). از نظر سلبین،

جنبش‌های اعتراضی به خودی به خود شکل نمی‌گیرند و هرکدام از جریان‌های ضد نظم موجود، اندیشه‌ها و روش‌های خود را از سایر جنبش‌های اعتراضی وام می‌گیرند. او جنبش چپ‌گرای ایران و مارکسیست‌های ایرانی را نیز چنین تحلیل می‌کند؛ نیرویی که تا اندازه‌ای تحت تأثیر متفکران مارکسیست، انقلاب کوبا و نوشته‌های چه گوارا بود. در واقع هرکدام از حرکت‌های انقلابی تحت تأثیر جنبش‌های اعتراض‌آمیز و انقلاب‌های سرزمین‌های دیگر بودند (سلین، ۱۳۹۰، ۱۷۲). سلین تلاش می‌کند به جای بازخوانی ساختارها و پرداختن صرف به کارکردهای نهاد دولت و سنجش کنش و واکنش‌های مخالفان نظم حاکم، به مسئله فهم انقلابیون از مفهوم انقلاب ورود کند؛ فهمی که در نهایت امر زمینه‌ساز دگرگونی، برانداختن نظم قدیم و استقرار نظم و نظام جدید خواهد شد.

مبانی اندیشه‌های مارکسیستی و مسئله حرکت

برای شناخت اندیشه مارکسیست‌های ایرانی درباره مفهوم انقلاب نیاز است به بنیان اندیشه آنان دقت کرد. مفهوم حرکت به‌عنوان کانونی‌ترین مفهوم در تفکرات جریان چپ مارکسیستی ایران درخور توجه است. به‌کاربردن مفهوم «حرکت» در اندیشه مارکسیست‌های ایرانی را می‌توان با توجه به تاریخ فلسفه یونان و وام‌گرفته از اندیشه هراکلیت (هراکلیتوس) دانست. در واقع نخستین اندیشمندی که از حرکت در جهان سخن می‌گوید و اصالت را به ماده می‌دهد، هراکلیت است. در اندیشه هراکلیت سخن از چیزهایی است که می‌توان «دید» و «شنید» و جایی برای مرتبط‌دانستن این حرکت به امر ماوراء طبیعی و فرازمینی وجود ندارد. هراکلیت می‌گوید: چیزهایی که می‌توان دید و شنید یا گرفت؛ اینها هستند آنچه ترجیح می‌دهم و بر ارزش نسبی تجربه دست اول و مسموعات حکم می‌کند (گاتری، ۱۳۷۶، ۶۳). تأکید به «دیدن» و «شنیدن» در اندیشه هراکلیت به‌عنوان بنیان تفکرات مارکسیستی نیز حکایت از تفاوت بنیان‌های فکری این طیف فکری با سایر اندیشه‌های دخیل در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی دارد.

سه مسئله اساسی در اندیشه هراکلیت را می‌توان به این ترتیب برشمرد: ۱- هماهنگی همواره حاصل اضداد است؛ بنابراین حقیقت اساسی جهان طبیعی ستیزه است. ۲- هر چیزی در حرکت و تغییر دائم است. ۳- جهان آتش زنده و پاینده است (همان، ۷۱). هراکلیت بر اساس اندیشه حرکت و تغییر مداوم می‌گوید: کسی نمی‌تواند دو بار در یک رودخانه گام گذارد و نه می‌تواند جوهری فانی را در حالی ثابت دو بار به چنگ آورد. آن به سبب تندی و سرعت تغییر، از هم جدا می‌شود و

دوباره جمع می‌گردد و بلکه نه دو بار و نه سپس، بلکه هم‌زمان جمع و متفرق می‌شود، نزدیک و دور می‌گردد (همان، ۸۱). ارسطو نیز در همین زمینه و با ارتباط برقرار کردن با اندیشه هراکلیت از حرکت نام می‌برد؛ حرکتی مداوم و پیوسته که به فهم آدمی در نمی‌آید. او می‌گوید: برخی تأکید دارند این‌طور نیست که بعضی چیزها در حرکت باشند و بعضی نباشند، بلکه هر چیزی همواره در حرکت است، هر چند در ادارک ما در نمی‌آید (همان، ۹۶).

پرداختن به مسئله حرکت در میان اندیشه مارکسیست‌های ایرانی نیز به‌عنوان بنیان اندیشه و امری که پیش‌برنده امور دنیایی است از اهمیت دوچندانی برخوردار است. از همین‌رو هر کدام از متفکران مارکسیست ایرانی به فراخور مباحث ارائه‌شده، به موضوع حرکت پرداخته‌اند. اندیشه‌های اصلی کمونیسم بر تقدم ماده و واقعیت اصل تغییر و دگرگونی مبتنی است. این اندیشه‌ها از اندیشمندانی که پیش از پیدایی کمونیسم می‌زیستند، به عاریت گرفته شده است (جیلاس، ۱۳۵۳، ۱۲). مسئله تکاملی دانستن و ماتریالیستی بودن اندیشه مارکس به صورت خاص مورد توجه فعالان مارکسیست‌های ایرانی قرار گرفته است. به‌واقع آنان نیز روند تکاملی را که بر اساس تضاد میان نیروهای موجود در جامعه شکل می‌گیرد نیز با مسئله حرکت پیوند می‌دهند و تغییرات جامعه را با بنیان تفکر فلسفی و مسئله حرکت تفسیر می‌کنند.

تقی ارانی به‌عنوان یکی از نخستین اندیشمندان مارکسیست ایرانی، در کتاب «تئوری‌های علم» می‌نویسد: روح جوهر خاصی که متناقض ماده یا مغایر با ماده باشد، نیست، بلکه روح و حیات از خواص معین دستگاه مخصوص ماده است (ارانی، ۱۳۵۷، ۷). در واقع هر آنچه اتفاق می‌افتد، ریشه در ماده دارد. احسان طبری نیز به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان حزب توده می‌نویسد: مارکسیسم حرکت ماده را یک حرکت تکاملی می‌داند؛ یعنی حرکتی از سافل به عالی، از ساده به بگرنج (طبری، ۱۳۸۶، ۳۹). آنچه در اندیشه نویسندگان مارکسیست و نوشته‌های مارکس مشخص است، حرکت ماده و تکاملی بودن آن است. به عبارتی، تغییرات از ماده آغاز می‌شود و ریشه هر تغییری خود ماده است؛ آنچنان که دیالکتیک هم در اندیشه مارکسیستی معنای حرکت پیدا می‌کند. باقر مؤمنی، یکی از معدود نویسندگان چریک‌های فدایی خلق نیز به مسئله حرکت و پیوستگی این تغییرات اشاره کرده است. او می‌نویسد: هیچ موجودی را نمی‌توان در خارج از زمان تصور کرد. هر موجودی خود در مسیر زمان است و مرتباً در جریان زمان شکل‌های

گونه‌گون می‌گیرد و دم‌به‌دم تغییر می‌کند. به عبارت دیگر هیچ چیز در حال بودن نیست و همه چیز در حال شدن است. تغییرات جهان مسیری مشخص و معین می‌یابند که چون ما خود در مسیر این تغییریم و درواقع جزء نفس تغییراتیم، آن را تکامل می‌نامیم (مؤمنی، ۱۳۵۱، ۸ و ۹). او در ادامه می‌گوید: مارکسیسم با وجود بی‌حرکتی مدعیان مارکسیسم و جنب‌وجوش مخالفان و معاندان خود پویاست و جهان را پویا می‌بیند و ریشه این پویایی را هم در مبارزه ضدین می‌داند (مؤمنی، ۱۳۷۸، ۴).

مارکسیست‌های ایرانی به‌عنوان نیروی سیاسی که خواهان به زیر کشیدن نظم برآمده از سلطنت بودند، به مسئله حرکت به‌عنوان بنیانی استوار برای گام برداشتن به سوی انقلاب اندیشه می‌کردند و فهم خویش از مفهوم انقلاب را به مسئله حرکت ارتباط می‌دادند.

درواقع پرداختن به مسئله حرکت در میان اندیشمندان مارکسیست به‌عنوان اصلی مهم پذیرفته شده است و آنچه در عالم واقعی دنبال می‌کنند، همین حرکت است که حتی جامعه را از حالتی به راهی دیگر می‌برد. بنیانی که ثابت نیست و بر اساس مفهوم دیالکتیک وضعیت عالم دائم از حالتی به حالتی دیگر تغییر می‌کند. تغییری که ریشه در پذیرش اصل ماده دارد و مورد توجه اندیشمندان مارکسیست ایرانی نیز بوده است. حرکت به حکم ذات خود، واقعییتی تناقض‌آمیز است. در حرکت بیرونی، هر نمود متحرک در هر یک از لحظه‌های حرکت، هم در جایی مستقر است و هم از آنجا به جای دیگر انتقال می‌یابد. در حرکت درونی، هم نمود متحرک در هر لحظه از جریان حرکت خود هم همان که هست، هست و هم همان که هست، نیست (آریان‌پور، ۱۳۵۸، ۴۲).

احسان طبری به مسئله حرکت و وجوه تشابه میان مفهوم حرکت در اندیشه هرکلیت و ملاصدرا نیز توجه کرده است و هر دو را به اشتباه یکی می‌پندارد. به عبارتی، مفهوم حرکت جوهری در اندیشه ملاصدرا را با مفهوم حرکت در اندیشه هراکلیت، بدون توجه به ریشه‌های فکری هر کدام از متفکران، به یک ترتیب فهم و تفسیر می‌کند. تفسیر طبری از مفهوم حرکت در زمانه خویش و با توجه به چارچوب نظری مورد استفاده در این مقاله، نه یک تحرک فکری، بلکه واکنش سیاسی به رویدادهای جامعه انقلابی ایران است. طبری می‌کوشد بنیان معرفتی مارکسیست‌های ایرانی و اسلام‌گرایان را مشترک نشان دهد. او حرکت را به چند دسته تقسیم‌بندی می‌کند: ۱- حرکت مکانیکی، یعنی حرکت اجسام و اجرام زمینی.

۲- حرکت فیزیکی، یعنی حرکت اجزای بنیادین. ۳- حرکت شیمیایی، یعنی حرکت و تغییر اتم‌ها و ملکول‌ها. ۴- حرکت زیستی، مانند وراثت، بازتاب، تأثیر متقابل زیست سپهر. ۵- حرکت اجتماعی و فکری (سوسیال) مانند فعالیت تولیدی انسان‌ها، فعالیت سیاسی و اجتماعی، علمی و هنری انسان‌ها برای معرفت وجود (طبری، ۱۳۸۶، ۴۹). طبری با فهم مفهوم حرکت در اندیشه ملاصدرا، به این حکم می‌رسد که صدرالدین نیز باورمند اندیشه دیالکتیک بوده است. او می‌گوید: وقتی ما از دیالکتیک در نزد صدرالدین شیرازی سخن می‌گوییم، آن زمره از کسانی که دیالکتیک را به معنای «آته‌بسم» و نفی مذهب می‌فهمند، به هیجان می‌آیند و می‌گویند که هیچ رابطه‌ای مابین حرکت جوهر صدرالمآلهین و دیالکتیک نیست. ولی وقتی صدرالدین شیرازی می‌گوید وجود دارای اشتراک معنوی است و نه اشتراک لفظی، به نظر ما یک حکم دیالکتیکی درباره یکتایی و یک گوهری وجود صادر می‌کند. وقتی او از سریان جوهری و حرکت اشتدادی و استکمالی سخن می‌گوید، به نظر ما اندیشه او دیالکتیکی است (طبری، ۱۳۸۶، ۴۴).

آثار طبری و تلاش‌های وی در جهت نزدیک شدن به نظم جدید حاکم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کوششی سیاسی و نه فکری است. بر اساس نظریه هرمنوتیک فلسفی، طبری به‌عنوان یک مارکسیست ایرانی از پیش‌داشته‌ها و دانسته‌های مارکسیستی بهره می‌برد. تغییر فکری وی پس از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی و تلاش برای نزدیک شدن به جریان قدرت صورت می‌پذیرد. در واقع فهم وی در دوره بعد از سال ۵۷ برآمده از محیط جدید است.

فهم مفهوم انقلاب در اندیشه جریان چپ

محققان و منتقدان مارکسیست معتقدند آنچه به‌عنوان اندیشه‌های مارکس و مارکسیست در ایران مورد پذیرش نیروهای چپ‌گرا قرار گرفت، برداشتی سطحی از اندیشه‌های مارکس بود (طباطبایی، ۱۳۸۹، ۱۱). اندیشه‌هایی که قبل از آنکه برگرفته از آموزه‌های مارکس باشد، آموختن از یادداشت‌های لنین و جنبش‌های مسلحانه مارکسیستی بود که برای پیشبرد امور و تسریع در انقلاب، سراغ یادگیری از روش‌های مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و چین رفته بودند. باین‌حال، این نوشتار تلاش می‌کند فهم کنشگران مارکسیست ایرانی، به صورت خاص چریک‌های فدای خلق و حزب توده را به‌عنوان دو جریان فکری که برداشت‌های جداگانه‌ای از اندیشه‌های مارکس و لنین داشتند، با توجه به فهم آنان از مفهوم انقلاب بررسی کند.

مفهوم انقلاب در نگاه حزب توده

حزب توده به‌عنوان یکی از احزاب ایرانی با گرایش مارکسیست-لنینیستی، نقش تأثیرگذاری در شکل‌گیری و انشعابات گوناگون در میان گروه‌های چپ‌گرا قبل از انقلاب اسلامی داشته است. حزب توده را به‌عنوان یکی از جریان‌های مارکسیستی می‌شناسند که با روش‌های خود در مبارزه و نقد رژیم شاه، باعث شد بسیاری از جوانان از فعالیت سیاسی روی برگردانند و به سوی «حرکت مسلحانه» کشیده شوند. فعالیت حزب توده را می‌توان به دو بخش تقسیم‌بندی کرد. حزبی که با جذب بیشترین نویسندگان، مترجمان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران در مقایسه با دیگر احزاب چپ، تأثیرگذاری شایان توجهی در حوزه ادبیات، خاصه داستان‌نویسی و شعر در دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ داشته و همچنین یکی از احزاب مارکسیستی که حجم درخور توجهی از متون اجتماعی، سیاسی و تحلیل‌هایی درباره جامعه ایران را از نگاه مارکسیست‌های ایرانی منتشر کرده است؛ تحلیل‌هایی که گاه از زبان فعالان حوزه ادبیات و هنر مورد استفاده قرار می‌گرفته است (شانه‌چی، ۱۳۸۸، ۱۵۶).

پرتویی به‌عنوان یکی از نیروهای حزب توده که مدت‌ها به صورت مخفیانه نشریه آرش را در داخل کشور منتشر می‌کرد، اعتقاد دارد اعضای حزب فهم مارکسیستی خود را از دریچه فهم لنین درک می‌کردند. تحلیل من بر اساس نظریه مارکسیستی و لنینیستی بود. ما مارکس را از زاویه لنین می‌شناختیم. لنین می‌گفت در کشورهای که عقب‌افتاده هستند و هنوز وارد فاز سرمایه‌داری نشده‌اند، انقلاب، بورژوازی دموکراتیک است، ولی پرولتاریا باید تلاش کند که رهبری انقلاب را به دست بگیرد (پرتویی، ۱۳۹۵، ۷۹).

لنین هدف نهایی خود را «برانداختن دولت» معرفی می‌کند و ادامه می‌دهد: ما در مسئله برانداختن دولت به‌عنوان هدف هیچ‌گونه اختلافی با آنارشیست‌ها نداریم (لنین، ۱۳۸۷، ۷۲). تعریف لنین درباره انقلاب جالب توجه است؛ تعریفی که به صورت روشن و مشخص، تضادهای طبقاتی را که او حامل اندیشه‌اش است، در خود جای داده. انقلاب بی‌شک با اتوریته‌ترین و قهری‌ترین پدیده‌های است که می‌توان تصور کرد. انقلاب عملی است که در آن بخشی از جمعیت اراده خویش را به کمک تفنگ، سرنیزه و توپ، یعنی به کمک وسایل اعمال قهر فوق‌العاده به بخش دیگر تحمیل می‌کند (لنین، ۱۳۸۷، ۷۴). لنین می‌گوید: در نظام سرمایه‌داری ما با دولت به معنی حقیقی آن یعنی با ماشین خاص سرکوب

یک طبقه به دست طبقه دیگر و آن‌هم سرکوب اکثریت به دست اقلیت روبه‌رو هستیم. در اینجا اکثریت «پرولتاریا» هستند که از سوی اقلیت «سرمایه‌دار» و صاحبان «سرمایه» سرکوب می‌شوند؛ پس لازم است اکثریت علیه اقلیت شورش کند و آنان را از اسب سرکش قدرت به زیر بکشد. او آخرین منظره‌ای را که در ذهن می‌بیند، وضعیتی است که دولتی نباشد. دولت هنگامی که دیگر سرمایه‌دار وجود ندارد و طبقات از میان رفته‌اند و در نتیجه دیگر هیچ طبقه‌ای نیست که بتوان سرکوبش کرد، زوال می‌پذیرد (لنین، ۱۳۸۷، ۱۱۰).

متفکران حزب توده مفهوم انقلاب را از دریچه نگاه لنین فهم می‌کردند. برای آنان شناخت جهان با فهم لنین پیوندی ناگسستی داشت. بنابراین آنچه در تعریف مفهوم انقلاب از نگاه طبری مشخص است، برجسته‌شدن دو عنصر اصلی است؛ اول، از انقلاب به‌عنوان مفهومی استفاده می‌شود که به طبقه ستم‌کش وعده داده می‌شود؛ قدرت از دست طبقه ستم‌ده خارج و به شما خواهد رسید. دوم اینکه با اتکا بر نگرش حرکت که قبل‌تر به آن اشاره‌هایی داشت، اینجا نیز قدرت در دست کسانی قرار می‌گیرد که قرار است «نظامات جدیدی» را به «سود رشد جامعه» انجام دهند (طبری، ۱۳۵۶، ۲۵). در واقع در تعریف مفهوم انقلاب مدنظر طبری، با برافتادن نظم قدیم و شکل‌گرفتن نظم جدید، همچنان ما با حضور مسئله حرکت در جامعه نیز روبه‌رو هستیم. به عبارتی تعریفی که از انقلاب به دست می‌دهد، حرکت‌مدار است و هیچ‌گاه به محدودیت و سکون نخواهد رسید.

احسان طبری حرکت مسلحانه را نفی می‌کند. تجربیات تلخ و خونین در کشور ما، بی‌ثمری اقدامات جانبازانانه افراد انقلابی مجزا از سازمان، مجزا از خلق، مجزا از شرایط انقلابی را نشان داده است (طبری، ۱۳۵۶، ۴۰). در مقابل این روش، او می‌نویسد: حزب ترجیح می‌دهد از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود برسد. در اینجا آنچه مشخص است، دقت نظر داشتن به دیدگاه‌های لنین درباره حرکت‌های مسالمت‌آمیز است. لنین نیز به «روش‌های مسالمت‌آمیز» و با تأکید بر «سازش» در دوره‌هایی سفارش کرده بود. همان پیشنهادهایی که از سوی سازمان چریک‌های فدایی خلق نادیده گرفته شد و از سوی مصطفی شجاعیان مورد نقد و انکار جدی قرار گرفت، ولی از سوی حزب توده و تئوری‌پرداز آنها به‌عنوان روشی کم‌هزینه و کارساز تا رسیدن به شرایط عینی انقلاب در جامعه مورد تأکید قرار می‌گیرد.

او مهم‌ترین آموزش فلسفی، اقتصادی و اجتماعی منسجم و هماهنگ را که قریب ۷۰ سال است انعکاس آن با دقت و اصالتی روزافزون در جامعه ما دیده

می‌شود، مارکسیسم-لنینیسم می‌داند. هر فرد انقلابی باید جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی را بیاموزد و آن را خوب هضم و عمیقاً ادراک کند (طبری، ۱۳۵۶، ۹)؛ چراکه مارکسیسم-لنینیسم مجموعه نظریات علمی به‌هم‌پیوسته‌ای است درباره قوانین حرکت و تحول جهان و جامعه (همان، ۷). طبری مجدد به بحث حرکت رجوع می‌کند و می‌نویسد: قانون جنبش و تغییر؛ معنای این قانون آن است که سرپای این جهانی که به‌هم‌پیوسته و مرتبط است و مانند یک واحد است، در حال جنبش و تغییر دائمی است. البته این تغییر که در آن حالت جدید پدید می‌آید و حالت کهنه از بین می‌رود، ابداً به معنای آن نیست که هیچ چیز از گذشته باقی نمی‌ماند و اصلاً و در جهان ثباتی نیست و همه چیز در حالت جریان و سیالیت مطلق است. جهت‌ها جمع دیالکتیکی ثبات و تغییر است. طبری برای پاسخ‌دادن به مدافعان جنبش چریکی و کسانی که خواهان به حرکت درآوردن موتور کوچک و سرانجام پیوستن موتور بزرگ به پیشاهنگ‌ها بودند، به مسئله حرکت و تغییر پیوسته دنیای مادی اهمیت می‌دهد. طبری خواهان انقلابی است که زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آن با صبر فرا برسد. برای او انقلاب ساخته نمی‌شود، بلکه به آرای از دل جامعه و وضعیت اجتماعی متولد خواهد شد.

طبری در تحلیل مارکسیستی خود از جامعه به مراحل و عبور از یک مرحله به مرحله دیگری قائل است. در تاریخ بشر پنج فرماسیون جای دیگری را گرفته است؛ ۱- جامعه کمون اولیه، ۲- نظام بردگی، ۳- نظام فئودالیسم، ۴- سرمایه‌داری و ۵- کمونیسم (طبری، ۱۳۹۰، ۵۵). او انتقال از صورت‌بندی اجتماعی و اقتصادی به فرماسیون بعدی را با عمل «انقلاب» شدنی می‌داند. در واقع به دلیل همان جدال قدیم و جدید، یکی نقش محافظت‌کننده از نظم کهن را عهده‌دار است و دیگر در تضادی پیوسته طالب نظم جدید و برهم‌زدن نظم قدیم است و چون پرولتاریا همیشه در پی «جدید» است، لذا ما از فرماسیونی به فرماسیونی دیگر می‌رویم تا در نهایت به «کمونیسم» برسیم. در تعریفی دیگر از انقلاب اجتماعی می‌نویسد: انقلاب اجتماعی از جهت ماهیت خود عبارت است از شیوه قانونمند حل تناقضات اجتماعی و اجرای آنچنان چرخشی در زندگی جامعه که انتقال از یک مرحله تاریخی به مرحله عالی‌تر یعنی از یک جامعه دارای طبقات آنتاگونیستی به یک جامعه مترقی‌تر را میسر می‌کند (طبری، ۱۳۹۰، ۱۴۴). در چنین تعریفی از انقلاب، ما در مراحل مختلف و با چرخش‌هایی در زندگی به سوی مرحله عالی‌تر گام برمی‌داریم و این مرحله عالی‌تر در نگاه طبری ورود به «کمونیسم» است؛ مرحله‌ای که طبقات دارای نقش نیستند و بر اساس آنچه تاریخ گواهی می‌دهد، به دورانی پا می‌گذاریم

که هیچ‌کس از کس دیگری بهره‌کشی نمی‌کند. به‌واقع آنچه در نگاه طبری مشخص است، تاریخ به معنای عام آن به صورت تونل است که انسان‌ها با عبور از یک مرحله به مرحله دیگری وارد می‌شوند. مهم‌تر اینکه برای عبور از این مراحل، لاجرم به دلیل همان تضادها و جنگ و ستیز، چنین عبوری بدون درگیری نخواهد بود.

طبری درباره انقلاب اسلامی می‌نویسد: کشور ما در شرایط کنونی در مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک است که هدف آن خاتمه‌دادن به تسلط امپریالیسم و فئودالیسم و دمکراتیزه کردن حیات اقتصادی و سیاسی است، ولی هنوز به معنای انتقال به فرماسیون سوسیالیستی نیست (طبری، ۱۳۶۰، ۱۴۵). تضاد حزب توده درخصوص عملکرد دولت بازرگان در این بخش قابل توضیح است. از نگاه حزب توده، جریان نزدیک به مهندس بازرگان، به‌عنوان نماینده طیف بورژوازی و کسانی که بدون شک نماینده رسمی «امپریالیسم» و «سرمایه‌داری» بودند، می‌بایست از سوی نیروهای طرفدار انقلاب و کسانی که خواهان پایان‌دادن به تسلط نیروهای وابسته به سرمایه‌داری در داخل کشور بودند، برای همیشه طرد می‌شدند. به عبارتی احسان طبری و حزب توده، کنار گذاشته شدن دولت موقت و به حاشیه راندن سیاست‌های آن را از این‌رو واجب می‌دانستند که در این مرحله از انقلاب، وظیفه انقلابیون درهم‌کوبیدن چنین نیروهایی است. طبری درباره ویژه‌گی‌های انقلاب اسلامی در ادامه همان گفتار می‌آورد: این انقلاب از جهت ماهیت خود یک نوع انقلاب بوژوا-دموکراتیک است، منتها از آن لحاظ که با امپریالیسم و شیوه‌های نو استعماری روبه‌رو است و هدف تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را در برابر خود نهاده است، ملی است (طبری، ۱۳۶۰، ۴۲۷).

همان‌طور که گفته شد، طبری نه‌تنها انقلاب اسلامی بلکه هیچ‌کدام از انقلاب‌هایی را که به بنیان‌های معرفتی مارکس و لنین متکی نباشند، کامل نمی‌داند. درواقع از نگاه طبری به رویدادهای منتهی به انقلاب اسلامی، انقلاب شکل‌گرفته در سال ۵۷ تنها نقش یک گام به سوی جامعه بی‌طبقه‌ای را دارد که او قبل‌تر درباره آن گفته بود. او می‌گوید: اگر انقلاب کاملاً پیروز شود، رادیکال‌ترین نیروها بر رأس قدرت قرار می‌گیرند. آن موقع است که انقلاب می‌تواند تحولات اقتصادی-اجتماعی مطلوبی را که در برنامه خود قرار داده بود، عملی کند (طبری، ۱۳۶۰، ۱۴۷).

فهم حزب توده از مفهوم انقلاب، انتقال و گرفتن قدرت از دست طبقه بهره‌کش و دادن آن به دست طبقه بهره‌ده بود. همچنین آنان انقلاب اجتماعی را

در تمام سطوح دنبال می‌کردند. انقلابی که نشانه‌های نظم قدیم را در خود نداشته باشد و تمامی مناسبات گذشته را نفی کرده باشد. با این وجود و به دلیل برخی شباهت‌ها میان خواسته‌های خود، گمان کردند نیروهای اسلام‌گرا مانند مارکسیست‌های وابسته به حزب توده، مفهوم انقلاب را از همان دریچه‌ای می‌نگرند که آنان فهم کرده‌اند؛ به همین دلیل بعد از به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی و برآمدن نظم جدید، آنان در تلاش برای نزدیک شدن به حاکمان جدید برآمدند. در واقع موضع‌گیری‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی واژه‌گزینی‌های خاص حزب توده و اعلام حمایت‌های چندباره آنان از سخنان امام خمینی (ره) و دیگر اعضای شورای انقلاب را که به تعبیری نزدیک به امام (ره) در جامعه عنوان شده بودند، می‌توان به‌عنوان یک رویکرد تبلیغی-تاکتیکی و نه اندیشه‌ای عنوان کرد.

مفهوم انقلاب در اندیشه چریک‌های فدایی خلق

شکل‌گیری جنبش چریکی در ایران توسط جریانی پا به عرصه حیات گذاشت که امید به حرکت اصلاح‌طلبانه، خواندن آثار مارکسیستی و یادگرفتن تئوری‌های فکری را غیرضروری تشخیص دادند. از طرفی فضای سیاسی کشور را نیز برای هرگونه تغییری بسته و غیرقابل‌تغییر می‌دیدند. از همین‌رو تنها راه رهایی را اقدام مسلحانه علیه نظم موجود می‌دانستند. سدشدن امکان هرگونه فعالیت سیاسی و انفعال و محافظه‌کاری حزب توده، اسباب آن را فراهم آورد که گروهی از جوانان تندروی ایرانی، جنبش چریکی راه‌بندازند (وحدت، ۱۳۷۳، ۱۴۴). رژیم شاه نیز نقشی-مهم در رادیکال کردن اپوزیسیون در تمام سطوح ایفا کرد (شوکت، ۱۳۹۵، ۲۵۹). با توجه به چارچوب نظری پژوهش، بودن در جهان برای چریک‌های فدایی خلق بر اساس پیش‌داشته‌ها، پیش‌داوری‌ها و فهم آنان از دنیای پیرامون شکل گرفته بود. آنان با فهمی تغییریافته نسبت به حزب توده، رویدادهای زمانه را می‌فهمیدند و از همین‌رو اقدام به کنش مسلحانه علیه نظم موجود کردند. همچنین، ساختار سیاسی که راه هرگونه اصلاح و شنیدن سخن مخالفان و منتقدان را بسته بود و در مقابل حرکت‌های اصلاحی نیز واکنش منفی بروز می‌داد، لاجرم سایر نیروها را به این نتیجه می‌رساند که سخن و عمل خویش را از مسیری دیگر و متفاوت با سایر جریان‌های سیاسی برای تغییر نظم سیاسی بسامان کنند. در واقع کنش چریک‌های فدایی خلق از سوی عبور از راه و روش حزب توده و از طرفی مخالفت با نظام سلطنت به صورت مسلحانه بود.

احمدزاده در جزوه «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» می‌نویسد: ما با تجزیه و تحلیل شرایط ایران به این نتیجه رسیده بودیم که وظیفه هر گروه انقلابی، آغاز فاز مبارزه مسلحانه، چه در شهر و چه در روستاست (احمدزاده، ۱۳۴۹، ۱). در نگاه احمدزاده، در دست گرفتن این رهبری تنها از طریق مبارزه مسلحانه و با نگاه به دیگر انقلاب‌های واقع شده در جهان معنا پیدا می‌کرد. مبارزه مسلحانه محیطی است که عناصر سوسیالیستی یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک خیلی سریع در آن رشد می‌کنند. این است درسی که انقلاب چین داده است و این را انقلاب ویتنام هم نشان می‌دهد و بالاخره تجربه کوبا، علی‌رغم طولانی نبودنش، آن را تأیید کرد (همان، ۱۱). احمدزاده در تحلیل خود چشم به انقلاب چین، ویتنام و کوبا دارد و فهم خویش از انقلاب را با توجه به آن تجربیات صورت‌بندی می‌کند. بودن در جهان برای احمدزاده فهم دیگری را ایجاد می‌کند؛ فهمی که تئوری‌های مارکسیستی را در کنار تحرکات چریکی قرار می‌دهد و از بنیان‌های معرفتی مارکسیسم تا جایی بهره می‌برد که با حرکت چریکی در تضاد قرار نگیرد. تجربه انقلابیون در این کشورها و حرکت مسلحانه او را به این باور رسانده بود که می‌توان با به راه انداختن یک جنبش چریکی، بدون در نظر داشتن وضعیت جامعه ایران، در حرکت به سوی انقلاب و به زیر کشیدن نظم حاکم موفق شد.

احمدزاده با باورمندی به شرایط کلی و قوانین عام در انقلاب‌ها، به این نتیجه می‌رسد که پس از آنکه مارکسیست-لنینیست‌ها مبارزه مسلحانه را آغازیدند، بی‌شک توده‌ها به دعوت عملی پیشاهنگان خود پاسخ مثبت خواهند داد و انقلاب در خود انقلاب شکل می‌گیرد (همان، ۳۵). در واقع نگاه به جامعه و در دسترس بودن قوانین عام انقلاب در اندیشه چریک‌های فدایی خلق به صورت پرننگ و بدون خدشه است (مؤمفی، ۱۳۵۸، ۵).

تحلیل احمدزاده درباره همراهی توده‌ها و به آگاهی رساندن آنان از واقعیت‌های پیرامونی جامعه ایران از تحولات جامعه ایران دور بود. توده‌هایی که قرار بود به تعبیر احمدزاده و به دلیل حضور چریک‌ها و شنیدن پژواک گلوله‌های آنان با انقلاب همراهی نشان دهند و از قبل حرکت مسلحانه به جوشش درآیند و نقش «موتور بزرگ» را داشته باشند، در واکنش به نخستین حرکت چریکی راهی دیگر را انتخاب می‌کنند. دانش بهزادی، یکی از افراد شرکت‌کننده در عملیات سیاهکل، نحوه دستگیر شدنش و واکنش مردم روستا را چنین توضیح می‌دهد:

شلوارم را پاره کردند، مردم توی سرم زدند، یکی سرم را شکست تا به ژاندارمری رسیدیم (نادری، ۱۳۸۸، ۲۲۱).

بیژن جزنی، یکی دیگر از اعضای فداییان خلق که در برخی اسناد به عنوان دانشجوی دوره دکتری فلسفه از او یاد شده (همان، ۳۱)، یکی از نظریه‌پردازان سازمان و چریک‌های فدایی خلق بود. او نیز به مشی مسلحانه باور داشت، ولی از زوایه نگاه خویش به انقلاب و رسیدن به آن می‌نگریست. بیژن جزنی برخلاف مسعود احمدزاده که شروع مبارزه مسلحانه را «آغاز انقلاب» می‌دانست، چنین باوری نداشت و با نقد دیدگاه احمدزاده، بارها تأکید می‌کند که مبارزه مسلحانه برای تدارک انقلاب است. عمده‌ترین عاملی که از نگاه جزنی باعث کنار هم قرارگرفتن نیروهای انقلابی در «تدارک انقلاب» می‌شود، «دیکتاتوری شاه» است. آنچه جریان‌های پیش‌رو را به سوی مبارزه مسلحانه رانده است نیز عمدتاً همین دیکتاتوری شاه بوده است (همان، ۲۶). از نگاه جزنی، رسیدن به شرایط انقلابی و آگاه کردن توده‌ها از راه مبارزه مسلحانه و با در نظر داشتن مسائل سیاسی و اقتصادی صورت‌بندی می‌شود. نقش پیشاهنگ یا «موتور کوچک» نیز مهم است، ولی موتور کوچک به آسانی و سادگی امکان روشن کردن «موتور بزرگ» را ندارد، بلکه امکان دارد این روشن‌شدن سال‌ها و بلکه سالیان درازی به طول بینجامد. او جریان مارکسیستی را که صرفاً به نقل جملات مارکس و لنین دل خوش کرده و مدعای روشنفکری دارد و شوریدگی و از خودگذشتی فداییان و پیشاهنگ را نمی‌بیند، کسانی می‌شمارد که آثارشان به درد «ویتترین کتابخانه»، «تریبون استادان» و «مجلات خیلی روشنفکری» می‌خورد. باین‌حال، جزنی به رویدادهای اجتماعی دقت نظر داد و آنان را مانند جریان‌های دیگر از نظر دور نمی‌دارد. جزنی به حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به‌عنوان «ذخیره عظیم انرژی انقلابی» توده‌ها می‌نگرد که باعث می‌شود توده‌ها به آن پیوند بخورند و به وضع موجود اعتراض کنند. همچنین او در کتاب «مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی» که به نظر می‌رسد با توجه به تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۳ در زندان به نگارش درآمده است، درباره این پدیده می‌نویسد: اصل اول ماتریالیسم دیالکتیک تأکید بر ماتریالیسم است که به‌صراحت تأکید می‌کند هستی جز ماده و اشکال متنوع آن نیست. مذهبی‌ها ممکن است از تفسیر عقاید خود به مکتب‌های مختلف ایدئالیستی گرایش داشته باشند، ولی هرگز نمی‌توانند ماتریالیست باشند (جزنی، ۱۳۵۳، ۴۴). سخن جزنی در این فقره حکایت از آن دارد که وی به‌عنوان یکی از نیروهای فکری که موفق به جریان‌سازی در جنبش چریکی ایران می‌شود، با

توجه به مبانی مارکسیست‌های ایرانی و جریان اسلام‌گرا، تفاوت‌های فکری هر دو را به درستی تشخیص می‌دهد. برخلاف احسان طبری که پس از انقلاب پیش‌زمینه مارکسیستی اندیشه خود را در راستای نزدیک‌شدن به نیروهای اسلام‌گرا در ساختار قدرت مخفی نگه می‌دارد و از این‌همانی مفهوم حرکت در اندیشه اسلامی ملاصدرا و مارکسیستی سخن می‌گوید، جزئی بنیان اندیشه اسلام‌گرایان و مارکسیست‌های ایرانی را متفاوت می‌بیند.

آنچه در نگاه احمدزاده، پویان و مؤمنی به صورت مشخص جلوه‌گر می‌شود، دغدغه آنان برای ایجاد انقلاب و به پیروزی رسیدن با اسلحه است. به عبارتی، احمدزاده و پویان مبارزه مسلحانه را به شکلی تصور می‌کنند که بر اساس آن می‌توان توده را از خواب غفلت و یکباره بیدار و با جنبش چریکی همراه کرد. در نگاه این سه نفر، در ابتدای حرکت به‌عنوان «تاکتیک» از توان اسلحه استفاده می‌کنیم و در پایان نیز تا رسیدن به پیروزی سلاح را زمین نمی‌گذاریم.

آنچه از منظر چریک‌های تئوری‌پرداز مشخص است، دغدغه اصلی آنان در راه‌انداختن انقلاب توده‌ای است و به شکل روشن و واضح به مفهوم انقلاب نظر ندارند. آنان مفهوم انقلاب را به‌عنوان یک مفهوم کلان و فرجه مورد توجه قرار دادند؛ مفهومی که گاه به خودی خود معنایش برای همگان و از جمله مردمی که قرار است به جنبش پیوند بخورند نیز روشن و نیازمند تبیین نیست. برای این افراد رسیدن به انقلاب تنها از طریق حرکت مسلحانه قابل فهم است.

مصطفی شجاعیان، یکی دیگر از چریک‌های فدایی خلق نیز حرکت مسلحانه را آغاز تغییر و رفتن به سوی انقلاب ارزیابی می‌کند. از نگاه شجاعیان وظیفه طبقه کارگر بسی فراتر از آن چیزی است که تاکنون به تصویر کشیده شده است. طبقه کارگر، تمامی وظایف رسیدن به انقلاب را بر عهده دارد. به عبارتی، حزب طبقه کارگر باید خود پیشاپیش، انقلاب را با نیروی خود، منتها از مرحله نطفه‌ای آغاز کند و در پویش همین جنبش مسلحانه، طبقه کارگر و توده را انقلابی کند و به انقلاب بکشد (شجاعیان، ۱۳۵۲، ۴۰). در نگاه شجاعیان رسیدن به انقلاب، اهمیت طبقه کارگر و رفتن زیر پرچم پرولتاریا، راهی است که باید رفت و در آن گام گذاشت. هیچ راهی به‌جز پیوستگی یکپارچه و انقلابی همه انقلاب‌ها و انقلابیون جهان در زیر پرچم پرولتاریا نیست. این راهی است که تاریخ گشوده است و ناچار باید در آن گام نهاد (همان، ۷۳). شجاعیان به‌عنوان یکی از مارکسیست‌های ایران که آشنایی نسبتاً عمیقی با اندیشه‌های مارکسیستی و مبانی آن دارد، در کتاب

«انقلاب»، تفسیری از جایگاه طبقه کارگر و مفهوم انقلاب به دست می‌دهد که حتی لنین را یک چپ منحرف و دور شده از آرمان‌های اصلی مارکسیستی می‌داند. در اندیشه شجاعیان، راهی برای اصلاح و بازخوانی رفتارهای اصلاح‌گرایانه حتی در ساختار قدرت وجود ندارد. از همین‌رو لنین را فردی منحرف از اندیشه‌های مارکس می‌خواند؛ چراکه افق دید شجاعیان تنها به انقلاب و برهم‌زدن نظم موجود گره خورده است.

اکبر صفایی، یکی دیگر از اعضای چریک‌های فدایی خلق، به تعریف مفهوم انقلاب همت می‌کند و چنین مفهومی را بر اساس فهم خود که برآمده از آموزه‌های مارکسیستی، لنینیستی و تفکرات چریک‌هاست، صورت‌بندی می‌کند. انقلاب فقط خلاقیت توده‌ها را در راه سعادت و رفاه خود آنها شکوفا نمی‌کند، بلکه اکثریت بزرگ قشرهای میانی جامعه را از رخوت به در آورده و زندگی نوین و ارزش‌های تازه‌ای را در مقابل آنها قرار می‌دهد و آنها را به زندگی خلاق و هدفمند سوق داده و در ساختن جامعه آزاد و مترقی سهیم‌شان می‌کند (صفایی، ۱۳۴۹، ۱۴). او در تعریف انقلاب ادامه می‌دهد: انقلاب جنبشی است که جامعه را از بنیاد دگرگون می‌کند و حاکمیت طبقات حاکم را برمی‌اندازد. انقلاب نیروی منهدم‌کننده و در عین حال سازنده دارد. او برای رسیدن به انقلاب می‌گوید: تردیدی نداریم که مقابله سیاسی با دستگاهی که اساساً متکی به دیکتاتوری نظامی است، جز از راه قهرآمیز میسر نخواهد شد (همان، ۲۴) و راه قهرآمیز چیزی نیست مگر دست‌بردن به اسلحه و پیکار با نظم سلطنت و این همه را می‌توان از دریچه نگاه چریک‌های فدایی خلق درباره مفهوم انقلاب و مبارزه مسلحانه مشاهده کرد.

با توجه به چارچوب نظری تحقیق، فهم نویسندگان و تحلیلگران چریک‌هایی فدایی خلق از مفهوم انقلاب به جنبش مسلحانه پیوندی بنیادین خورده است. فهم انقلاب تنها از طریق حرکت مسلحانه صورت‌بندی می‌شود؛ چراکه جامعه را در وضعیت رخوت و خاموشی می‌بینند و برای رساندن جامعه به سرمنزل مقصود، تنها گام برداشتن به سوی مبارزه مسلحانه در شهر و روستاها را فهم می‌کنند. بودن در جهان برای چریک‌ها به واسطه حرکت‌های چریکی در سایر کشورها رقم خورده بود. به عبارتی، بودن آنان در جهان دقیقاً بر اساس فهم آنان از تحریکات پیرامونی شکل گرفته بود و این همه آنان را به سوی کنش مسلحانه سوق می‌داد.

فهم مفهوم انقلاب در نگاه حزب توده برگرفته از اندیشه‌های مارکس و لنین است؛ اما همین فهم در اندیشه چریک‌های فدایی خلق بیش از آنکه وام‌دار بنیان‌های فکری اندیشمندان مارکسیست باشد، برگرفته از تجربیات مسلحانه انقلابیون در کشورهای آمریکای لاتین، ویتنام، کوبا و چین است. بر اساس چارچوب نظری این تحقیق، هر فهمی با توجه به شرایط و وضعیت تاریخی خود قابل فهم می‌شود. شناخت جهان برای حزب توده برآمده از بودن در جهان آنان بود؛ از این‌رو فهم آنان از مفهوم انقلاب با توجه به جهانی بود که از دریچه مارکسیسم و لنینیسم به فهم درآمده بود.

حزب توده به دلیل انتخاب کنش سیاسی بدون خشونت و پرهیز از حرکت مسلحانه، لاجرم به سوی خوانشی-اصلاح‌گرایانه از اندیشه‌های مارکسیستی حرکت می‌کرد و چریک‌های فدایی خلق با پس‌زدن آن فهم از تغییرات اجتماعی و مفهوم انقلاب، به فهم عملی از انقلاب رسیده بودند. فهم چریک‌های فدایی خلق از مفهوم انقلاب برگرفته از حرکت‌های مسلحانه در جهان بود و کمتر به آموزه‌های مارکسیستی دقت نظر داشتند.

حزب توده به صورت خاص‌تر و چریک‌های فدایی خلق، مفهوم انقلاب را از دریچه نگاه اندیشمندان مارکسیست فهم می‌کردند؛ با این تفاوت که چریک‌ها بر مبنای «بودن در جهان»، «پیش‌دآوری» و «پیش‌داشته‌ها» که در گذشته از کنش‌های سیاسی حزب توده و شرایط جامعه ایران کسب کرده بودند، فهم مفهوم انقلاب را بر اساس حرکت‌های مسلحانه در جامعه ایران دنبال کردند. چریک‌های فدایی خلق به دلیل انسداد فضای اجتماعی و سیاسی در دوره سلطنت پهلوی و تضادهای فکری که با نیروهای اصلی حزب توده داشتند، مبارزه مسلحانه را برای شکل‌دادن به یک انقلاب سرلوحه عمل خویش قرار دادند و کمتر به فهم مفهوم انقلاب دقت داشتند. مبارزه‌ای که باور داشتند به دست موتور کوچک، مبارزان مسلح و همراهی موتور بزرگ، مردم، به ثمر خواهد نشست.

چریک‌ها بر اساس آموزه‌های حرکت‌های مسلحانه که در کشورهایمانند چین، کوبا، ویتنام و کشورهای دیگر با مبارزه مسلحانه موفق به زیر کشیدن نظم حاکم شده بودند، به این نتیجه رسیدند که نباید منتظر فراهم شدن وضعیت انقلابی در جامعه ایران ماند، بلکه باید با اقدام مسلحانه و جنگ با نظم مستقر، انقلاب را شکل داد. فهم چریک‌ها از انقلاب تنها به گروه پیشاهنگ محدود

می‌شد؛ از این رو برای آنان خوانش وضعیت جامعه، ساختار قدرت و کنش سایر نیروهای سیاسی اهمیت چندانی نداشت.

چریک‌های فدایی خلق با نفی تغییرات جامعه، تنها به تحرک و پویایی توان اسلحه برای تغییر و انقلاب باور داشتند. آنان خواهان پیاده‌سازی اندیشه و عملی بودند که در کشورهای دیگر منجر به پیروزی انقلابیون شده بود. پویان و احمدزاده فهم خود از مفهوم انقلاب را بر اساس تئوری‌های چریکی کشورهای دیگر شکل داده بودند. آنان عمل و حرکت انقلابی را مورد توجه قرار دادند و به مفهوم انقلاب کمتر نظر داشتند؛ از همین رو بی‌دلیل نیست که حرکت آنان منجر به تحرک توده‌ها نشد و فرجام مناسبی نیز نصیب چریک‌ها نگردید.

مفهوم انقلاب در نگاه حزب توده به‌عنوان جریانی که خود را نزدیک‌ترین و وفادارترین نیروهای سیاسی در داخل کشور به اندیشه‌های مارکس و لنین می‌شناخت و می‌شناساند، بر اساس تئوری‌های ارائه‌شده از سوی مارکس و لنین صورت‌بندی می‌شد. تمام تلاش تحلیلگران حزب توده آن بود که از راه اندیشه‌های مارکس و لنین دور نشوند. درواقع آنان به اندیشه‌های دو اندیشمند مارکسیست به‌عنوان چراغ راهی می‌نگریستند که امکان رساندن آنان را به سرمنزل مقصود در جامعه ایران دارد. بنابراین برای دورنشدن از آموزه‌های مارکسیستی و بنیان‌های معرفتی خود و در جهت به فهم درآوردن رویدادهای اجتماعی در جامعه ایران، هر کنشی را به تفکرات مارکسیستی حواله می‌دادند.

آنچه در میان نظریه‌های کنشگران چریک‌های فدایی خلق و حزب توده درخصوص فهم مفهوم انقلاب شایان توجه است، وام‌دار بودن و تکیه آنان به افکاری است که توسط نیروهای انقلابی در کشورهای دیگر پرورش و به محک آزمون گذاشته شد. به‌واقع آنان موفق به زایش فکری که برآمده از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ تا به ثمر رسیدن پیروزی انقلاب اسلامی باشند، نشدند، بلکه عمده تلاش آنان مطابقت وضعیت ایران با نتیجه‌ای به‌دست آمده در میان اندیشمندان و انقلابیون دیگر کشورها بوده است. این کنشگران باور داشتند با ترجمه و اجرای تفکراتی که در کشورهای هدف موفق به انقلاب و کسب قدرت شدند، سرانجام نظم برآمده از سلطنت را به زیر کشیده و به پایه‌های قدرت تکیه خواهند زد.

رخداد‌های به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی در سال ۵۷ نشان داد وابستگی فکری و کنش سیاسی چریک‌های فدایی خلق و حزب توده به دلیل اتکا بر اندیشه‌های مارکسیستی-لنینیستی و تأکید بر حرکت‌های مسلحانه بدون در نظر گرفتن شرایط خاص جامعه ایران موفق نبوده است.

منابع

۱. احمدزاده، مسعود (۱۳۴۹)، **مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک**، تهران: چریک‌های فدایی خلق.
۲. احمدوند، زینب و دیگران (۱۳۹۶)، **بررسی و تحلیل مؤلفه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ ایرانی در اولین دهه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، فصلنامه گنجینه اسناد**، سال بیست‌وهفتم، دفتر دوم.
۳. اسکاچپل، تدا (۱۳۸۹)، **دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی**، ترجمه سیدمجید رویین‌تن، تهران: نشر سروش.
۴. آلتنبرند جانسون، پاتریشا (۱۳۸۷)، **هایدگر**، ترجمه بیژن عبدالکریمی، تهران: نشر علم.
۵. انتخایی، نادر (۱۳۸۳)، **جدال علم و فلسفه در اندیشه مارکس**، تهران: هرمس.
۶. برینتون، کرین (۱۳۶۶)، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
۷. پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، **علم هرمنوتیک**، ترجمه محمدسعید حنایی‌کاشانی، تهران: هرمس.
۸. توران، امید (۱۳۸۹)، **تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر: جستاری در «حقیقت و روش»**، تهران: نشر بصیرت.

۹. جزنی، بیژن (۱۳۵۳)، مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، تهران: نشر بی‌نام.
۱۰. جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۷)، حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۱۱. درپیر، هال (۱۳۸۲)، نظریه انقلاب مارکس، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: مرکز.
۱۲. رحیم‌پور ازغندی، حسن (۱۳۷۸)، هرمنوتیک معاصر و غرب، کتاب نقد، شماره پنجم و هشتم.
۱۳. ریز، جان (۱۳۸۷)، جبر انقلاب؛ دیالکتیک و سنت مارکسیستی کلاسیک، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، تهران: نشر دیگر.
۱۴. شعاعیان، مصطفی (۱۳۵۲)، انقلاب، تهران: نشر انقلاب.
۱۵. شعاعیان، مصطفی (۱۳۸۶)، هشت نامه به چریک‌های فدایی خلق، به کوشش خسرو شاکری، تهران: نشر نی.
۱۶. شوکت، حمید (۱۳۹۵)، مجموعه مقالات، آلمان: نشر نیما.
۱۷. صفایی‌فراهانی، علی‌اکبر (۱۳۴۹)، آنچه یک انقلابی باید بداند، آلمان: سازمان فداییان اقلیت.
۱۸. طباطبایی، جواد (۱۳۸۹)، اندیشه سیاسی و اجتماعی کارل مارکس، تهران: مؤسسه پرسش.
۱۹. طبری احسان (۲۰۰۹)، چهره یک انسان انقلابی، آلمان: انتشارات انجمن.
۲۰. طبری، احسان (۱۳۶۱)، جستارهایی از تاریخ، تهران: انتشارات حزب توده ایران.

۲۱. طبری، احسان (۱۳۸۶)، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی - جلد اول، آلمان: حزب توده ایران.
۲۲. طبری، احسان (۱۳۸۶)، نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، آلمان: انتشارات حزب توده ایران.
۲۳. طبری، احسان (۱۳۹۰)، بنیاد آموزش انقلابی، آلمان: انتشارات حزب توده ایران.
۲۴. طبرانی، امیر (۱۳۹۲)، ورود مارکسیسم به ایران
<https://www.cgie.org.ir/fa/news/۷۳۶۳>
۲۵. فراقی، عبدالوهاب (۱۳۷۷)، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
۲۶. فرهی، فریده (۱۳۷۵)، فروپاشی دولت و انقلاب‌های شهری، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱۰.
۲۷. فوران، جان (۱۳۹۰)، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
۲۸. لکزایی، نجف و منصور میراحمدی (۱۳۷۷)، زمینه‌های انقلاب اسلامی ایران، قم: انتشاراتی ائمه (ع).
۲۹. لنین، ولادیمیر (۱۳۸۴)، امپریالیسم: به‌مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، ترجمه محمد پورهرمزان، آلمان: انتشارات حزب توده.
۳۰. لنین، ولادیمیر (۱۳۸۷)، بیماری کودکی «چپ‌گرایی»، ترجمه محمد پورهرمزان، آلمان: نشر حزب توده.
۳۱. لنین، ولادیمیر (۱۳۸۷)، دولت و انقلاب، ترجمه محمد پورهرمزان و علی بیات، آلمان: انتشارات حزب توده.

۳۲. مارکس، کارل، انگلس، فردریش (۱۳۸۵)، **مانیفست حزب کمونیست**، ترجمه محمد پورهرمزان، تهران: نشر حزب توده ایران.
۳۳. مازیار، بهروز (۱۳۸۰)، **شورشیان آرمان خواه: ناکامی چپ در ایران**، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.
۳۴. مدیرشانه چی، محسن (۱۳۸۸)، **پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۵. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۷۲)، **سیری در نظریه های انقلاب**، تهران: قومس.
۳۶. مؤمنی، باقر (۱۳۸۲)، **حکومت اسلامی و اسلام حکومتی**، آلمان: نشر نیما.
۳۷. مؤمنی، باقر (۱۳۸۵)، **راهیان خطر**، پاریس: انتشارات خاوران.
۳۸. مؤمنی، باقر (۱۳۸۷)، **تاریخ و سیاست**، آلمان: انتشارات فروغ.
۳۹. مؤمنی، باقر (۱۹۹۸)، **از موج تا طوفان**، آلمان: نشر نیما.
۴۰. نادری، محمود (۱۳۸۸)، **چریک های فدایی خلق؛ از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷**، جلد اول، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
۴۱. هادیان، ناصر (۱۳۹۱) **مفهوم انقلاب و تحولات جهان عرب**، فصلنامه **سیاست**، دوره ۴۲، شماره ۴.
۴۲. واعظی، احمد (۱۳۸۰)، **درآمدی بر هرمنوتیک**، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴۳. واعظی، اصغر (۱۳۹۰)، **پیش داوری و فهم در هرمنوتیک فلسفی گادامر**، فصلنامه **راهبرد**، شماره ۶۰.

۴۴. وحدت، فرزین (۱۳۷۳)، گفتار جنبش چریکی مارکسیستی در ایران و معضل مدرنیته، نشریه گفتگو، شماره ۷.
۴۵. وین، فرانسیس (۱۳۸۰)، کارل مارکس، ترجمه شیوا رویگریان، تهران: ققنوس.
۴۶. یادداشت‌ها و خبرهای منتشرشده در نشریه کار (۱۳۵۷)، تهران: سازمان چریک‌های فدایی خلق.

